۱۵۸

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ
۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

این ایّام چندین مشغله شده که ما را گرفتار کرده ولی مهمترین مشغله‌ای که همه را در بر می‌گیرد و همه‌ی مسلمانان و به‌خصوص شیعیان به آن توجّه دارند، وفات حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام در این ایّام است. در بین ائمّه فقط یک نفر که مادرِ همه‌ی ائمّه است و فرزند رسول خدا، معصوم شمرده می‌شود. البتّه همین که معصوم شمرده شد، دلیل این نمی‌شود که چهار یا پنج روز را بگوییم رحلت حضرت فاطمه است، آن حضرت یک روز رحلت فرمودند. آن هم بعد از هفتاد یا نود روز زجر درونی، این زجر درونی را هم بایستی بنا به امر الهی در درون خودشان نگه‌دارند که مزاحم دیگران نباشد و مزاحم شیوع اسلام هم نباشد. کما اینکه همین کار را کردند، الان هم این نام و این یاد پابرجاست. گو اینکه با همه‌ی مخالفت‌ها که کردند، الان عدّه‌ی زیادی از مسلمان‌ها البتّه به آن شأنی که باید باشد، نمی‌شناسند چون در زمان خود پیغمبر هر کس سؤالاتی داشت از خود پیغمبر می‌پرسید. البتّه زن‌ها این دسترسی را به پیغمبر نداشتند که همیشه خودشان بپرسند. غالب اوقات این سؤالات را باید از یک بانویی که از محارم پیغمبر باشد، بپرسند. حضرت فاطمه در مقام تسلیم و عشق به پدر بزرگوارش چنان محو بود که به هیچ چیز دیگر نمی‌رسید. حضرت فاطمه قول و گفتاری نداشت که به اینها منتقل کند بلکه خود رفتارِ فاطمه جواب همه بود. اعراب در هر موضوعی نگاه می‌کردند که حضرت فاطمه چه رفتاری کرده؟ چه گفته؟ همان امری بود که پیغمبر کرده. تا اینکه حضرت، عایشه را گرفتند و عایشه چون قبلاً به‌اصطلاح نسبت نداشت و بعد ازدواج کرد، خانم‌ها وقتی سؤالی داشتند، می‌توانستند توسط عایشه از حضرت بپرسند. این است که در اخبار می‌بینید که شاید دو هزار خبر و روایت از عایشه هست ولی از حضرت فاطمه علیهاالسلام (من خودم که نشمردم، آنهایی که شمردند می‌گویند و بعضی‌ها هم در کتاب نوشتند) فقط شصت روایت هست و حال آنکه از فاطمه کسی نزدیک‌تر به حضرت نبود (از بانوان) و این نزدیکی و قرابت را همه می‌دانستند. حتّی در یک کتابی دیدم، یکی نوشته بود، (یک حقوقدان، یک وکیل دادگستری هم شرح‌حالی از عایشه نوشته بود) نوشته بود که در فوت چه کسی (آن را یادم نیست) عدّه‌ای از صحابه گفتند برویم به عایشه تسلّی بدهیم، البتّه بعد از وفات حضرت فاطمه. آمدند درِ منزل به‌اصطلاح امّ‌المؤمنین به قول خودشان، به امّ‌شان، مادرشان سلامی بکنند. گفتند که در خانه نیستند، پرسیدند: کجا رفته؟ گفتند: رفته سر زیارتگاه، مزار حضرت پیغمبر. اینها گفتند برویم آنجا. آمدند مزار پیغمبر و گوش دادند که ببینند چه می‌گوید. مثل اینکه بعد از شهادت علی علیه‌السلام بود. آمدند برای شهادت علی تسلیت بگویند، به چه کسی؟ به عایشه. گوش

دادند، دیدند عایشه ناله می‌کند. البتّه همه چیز را به نظر بدبینی یا خوش‌بینی نگاه نکنید، واقعاً حساب بدانید. دیدند یکی ناله می‌کند، افتاده روی قبر حضرت و خطاب به پیغمبر، به قول خودش خطاب به همسرش می‌گوید: مهمترین کسی که تو به او اعتماد و علاقه داشتی را بردی یعنی علی علیه‌السلام. منظور تعریفی که از علی کرد اینطور بود: آن کسی که بهترین شخصِ خاندانِ خودت را به همسری او درآوردی یعنی حضرت فاطمه که این اهمّیت و علقه‌ی پیغمبر را به این زن و مرد، همه می‌دانستند. عایشه هم نمی‌توانست، می‌گفت: من خیلی علاقه‌مند هستم، این مانعی ندارد، بله! پیغمبر هم در زندگی معمولی علاقه‌مند بود، به عایشه هم علاقه‌مند بود. از علی و از فاطمه این تعریف را می‌کردند.

حالا رحلت حضرت فاطمه علیهاالسلام در چنین روزی است. چنین روزهایی، نمی‌دانیم کدام روز است که این بر عهده‌ی مورّخین است، اگر دقّت کنند، بنشینند. مثل اینکه چهار یا پنج مورد هست. اینها را لااقل به دو مورد، یک مورد کوتاه کنند که ما تجلیل از حضرت فاطمه را همگانی کنیم ولی این رحلت و فاجعه‌ای که برای مسلمانان داشت، این فراموش شدنی نیست. فاجعه این است که در محلّ قبرِ حضرت اختلاف است که کجاست. البتّه ما، در زندگی خودمان هم دیدیم، به‌هرجهت مسلمین تمام ایّام را عزادارِ این بخش هستند.

روز درویش، سوّم اسفند که آن امروز نیست، فردا است. آن هم مهم است ولی عظمت حضرت فاطمه، آنقدر بزرگ است که همه‌ی ما شادی‌ها و غم‌هایمان را فراموش می‌کنیم. از حضرت فاطمه می‌خواهیم ان‌شاءالله در آنجا که الان هست، همیشه ما و دنباله‌روهایش را که ما نام او را به بزرگی می‌بریم، فراموش نکند. امیدوارم که خداوند این عقل و این درایت و محبّت و صمیمیّت را به همه‌ی ما بدهد که واقعاً از صمیمِ قلب این روزهای فاطمیّه را عظمت بداریم و تجلیل کنیم.

حضرت فاطمه تقریباً بعد از رحلت حضرت پیغمبر شاید خنده به لبش نیامد، ناراحت بود. از گفتارش راجع به زندگی خودش و پیغمبر، همه عبرت می‌گرفتند. الان هم در تاریخ می‌نویسند و وقتی که شرح‌حال آن حضرت را می‌نویسند، آنهایی که می‌خوانند به خیال پیروی از حضرت می‌خوانند.

ان‌شاءالله ما چون دل‌مان می‌خواهد پیرو باشیم، امکانات و اطلاعاتِ آن پیروی در دسترس ما باشد و بعد دل‌های ما آنقدر صاف باشد، آب و جارو کشیده، منتظرِ قدم‌های مبارک حضرت باشیم، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۲/۲)

*****

شعری می‌گوید، جزء مناجاتی، در واقع خطاب به خداوند عرض می‌کند:

به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم

همه جا، به هر زبانی، ز تو هست، گفت‌وگویی

آنچه مسلمان، «الله» اسم گذاشته است، «الله» هم، اسم اصولاً، اسمی که بشر می‌گذارد، غیر از اسامی‌ای است که خداوند می‌گوید، خداوند به پیغمبران لقب داد یعنی محمّد امین‌الله، نوح نجّی‌الله، ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلیم‌الله، عیسی روح‌الله، البتّه به مناسبتِ آن وضعیت خودشان است. این

اسماء، اسمائی است که خدا داده و آن جمله‌ی: اَلْاَسْماء تُنْزَلُ مِنَ السَّماء، در مورد این اسماء است یعنی اسم و واقعیتِ این اسم از آسمان می‌آید.

مثلاً روح‌الله که نام حضرت عیسی علیه‌السلام است، بشر این لقب را داده ولی بشر از خودش نداده، این لقبی است که خداوند داده به زبان بشر. اسم روح‌الله، این اسم از آسمان برای حضرت عیسی آمده. موسی کلیم‌الله یعنی هم‌صحبتِ خدا. این از آسمان آمده یعنی موسی هم‌صحبتِ خدا می‌شود. خداوند با او مکالمه می‌کند، هم‌صحبت است و همینطور ابراهیم را خودِ خداوند فرموده است که وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْراهیمَ خَلیلاً (سوره نساء، آیه ۱۲۵) ابراهیم را به‌عنوان دوست گرفت. این اسماء که از آسمان آمده. ما تیمّناً نام‌های خودمان را از این بزرگان، ذیل سایه‌ی اینها گرفتیم و البتّه به تیمّن و تبرّکِ همان نام اگر خودمان احترام کنیم، خداوند به ما آن ارزش را می‌دهد ولی اگر رعایت نکنیم، یک لقلقه‌ی دهان است یعنی موجی است که از دهان گوینده درآمده، این اسماء چیزهایی است که بشر برای خودش آفریده. وقتی خداوند به بشر استقلالی داد تقریباً یعنی خداوند به بشر گفت: خودت زندگی‌ات را فراهم کن. خودت زحمت بکش زندگی‌ات را از یک جا فراهم کن ولی به اینها امری نداده، خداوند برایشان تهیّه می‌کند. برای گوسفندان به اندازه‌ای که لازم است، از زمین گیاه می‌رویاند، گاهی اگر غضب کند، دسته‌جمعی از بین می‌برد ولی برای انسان، به انسان گفته است خودش این کارها را بکند. بعد برای انسان همینطور یک زبانِ ارتباطی برای خودشان گذاشته است که این زبانی که ما داریم می‌نویسیم و می‌گوییم و می‌شنویم، این زبانی است که خودِ بشر برای خودش ایجاد کرده. البتّه هر کاری که بشر انجام می‌دهد، اگر مخالف با خداوند نباشد، مورد تأییدِ خدا قرار می‌گیرد یا بعضی کارها را خودِ خداوند آنها را از بین می‌برد. این نام جدل نیست، مجادله نیست ، البتّه وقتی که بشر با بشر صحبت می‌کند، آن شنونده گفته‌ی او را با معنای عمومی که از لغات در نظر دارد، تطبیق می‌کند ولی وقتی بشر با خداوند صحبت می‌کند، از چنین قیدی آزاد است. آنوقت در آنجا پیدا می‌شود که این بشری که با برادرش صحبت می‌کند، باید از حالات خودش چیزی به او بگوید، به چه زبانی بگوید؟ باید ذکر خداوند را بگوید که این خداوند، چه خصوصیّتی دارد که می‌گوید: «همه جا به هر زبانی ز تو هست گفت‌وگویی».

چون همه، قاطع‌ترین و روشن‌ترین چیزی که دیدن را در زندگی حس کردند، وجود یک عظمت و یک نورانیّت مافوق است. هر کسی برای این یک نامی گذاشته است، یکی «الله» می‌گوید. یکی «DIEU» می‌گوید، یکی «GOD» می‌گوید، اینها همه یکی است.

آن داستانی که جبرئیل شنید که خداوند جواب یک بنده‌ای را دارد می‌دهد، بنده‌ای عبادت می‌کند، نام او را می‌برد خداوند به او جواب می‌دهد. عرض کرد: خدایا! تو داری با کسی مثل اینکه صحبت می‌کنی؟ کسی با تو صحبت می‌کند، تو جواب می‌دهی! ولی من هر چه گشتم روی کره‌ی

زمین، کسی را ندیدم، مسلمانی را ندیدم که با تو صحبت می‌کند. خداوند یک نشانی‌هایی داد، به‌هرجهت. جبرئیل پرسید: کسی که با تو صحبت می‌کرد و تو جوابش را می‌دادی، این کیست؟ آن نشانه‌ای که تو دادی، این یک زنی است غیر مسلمان، مثلاً فلان مذهب را دارد و صحبت می‌کند. خداوند گفت: با هر زبانی با من صحبت کند، قبول است. به‌علاوه او ظاهراً می‌بینی بت را می‌پرستد ولی آن بت نیست، آن خیال خودش است که من را می‌خواهد مجسّم کند، به‌این‌صورت می‌بینید یعنی نام‌های متفرّق دارد.

در قرآن، در حالت یک نفری که در روز قیامت به کارش رسیدگی می‌کنند، می‌فرماید هیچکس آنجا از این چیزهایی که داشته، مال و ثروت و اقوام و قدرت به دردش نمی‌خورد إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (سوره شعراء، آیه ۸۹) جز کسانی که با یک قلب پاک بیایند یعنی به زبان کار ندارند به قلب کار دارند. البتّه بعضی‌ها گفتند ما به زبان کاری نداریم، قلبِ ما خوب است کافی است، این است که حتّی عبادت را لازم نمی‌دانند و حال آنکه اینجا آن نیست. منظور آن است که اصل در قلب است. از قلب باید تابش کند به زبان، به دل. اگر به زبان و دل تابش نکرد، معلوم نیست صحیح باشد. به‌این‌جهت این جزء عبادت نیست. آن عبادتی که ما به زبان می‌کنیم، جزء خودِ عبادت نیست ولی مثل خودِ عبادت واجب است. خداوند که ما اگر مدّعی باشیم که دوستدارش و عاشقش هستیم، هر چه گفته باید اجرا کنیم. خودش فرموده است که آنچه در دل داری، به زبان بیاورید. در این صورت زبان هم همردیف قلب به کار می‌آید یعنی در واقع بیانِ هر اعتقادی دو وسیله دارد: یکی دل که برای خداوند است، یکی زبان که برای مردم است. هر دو را باید رعایت کرد، هیچکدام بی آن یکی دیگر، صحیح نیست، به جایی نمی‌رسد، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۲/۶)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.